

محمدا ناپو و مسرکه و انابو و

سند الانبیا فی خط الایمان عن ابی الالبتر

نالیف

مدین الدین ابوالقاسم بنحید شیرازی

۳۵ در سال ۷۹۱ قمری نالیف شده

بتصحیح و بحشیة

علامة فقید مرحوم

محمد قزوینی

و

باسقبال

طهران ۱۳۲۸ شمسی

ابود هرکه وانا بود

سدا انرازي في خط الاوين عن الزبير

تأليف

مدين الدين ابو القاسم جنيد شيرازي
۴۵ در سال ۷۹۱ قمری تأليف شده

بناصحیح و بحشیه

علامه فقيد مرحوم

محمدرزوي

و

بناس قابل

طهران ۱۳۲۸ شمسی

حايگاه ۲۰۰

نام تمام این کتاب که غالباً به «المزارات» یا «مزارات شیراز» معروف شده بشرحی که در صفحه ۵ از مقدمه آمده شد **الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار** است و آنرا مؤلف آن یعنی **معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی** از واعظ و شعرای شیراز در حدود سال ۷۹۱ در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع کثیری از زهاد و علماء و امراء و سلاطینی که در شیراز دفن شده بودند نوشته و چون نیت او این بوده است که این کتاب او برای زوار مزارات شیراز در حکم راهنمایی باشد بعد از اتمام هفته به هفت قسمت یا هفت نوبت که هر قسمت یا نوبت شامل ذکر مدفونین نسبی از قبرستانهای معروف شیراز باشد تقسیم نموده تا زیارت کنند هر کدام را بنوبت در یکی از ايام هفته و اگر نتواند هر کدام را در يك شب جمعاً یا صبح شنبه زیارت کند و باین ترتیب زیارت خود را از تمام آنها در هفت روز یا هفت هفته بانجام رساند . . . این هفت قسمت با نوبت بقرار ذیل است :

نوبت اول	در ذکر مدفونین قبرستان شیخ کبر	(صفحه ۳۸ - ۹۴ از متن حاضر)
نوبت دوم	» » باهلبه	(۹۵ - ۹۹)
نوبت سوم	» » دارسلم	(۱۰۰ - ۱۶۰)
نوبت چهارم	» » ام کلثوم و شبروبه	(۱۶۱ - ۲۲۱)
نوبت پنجم	» » باغ نو	(۲۲۲ - ۲۸۶)
نوبت ششم	» » جامع عتیق	(۳۱۰ - ۳۶۵)
نوبت هفتم	» » مصلی	(۳۶۶ - ۴۶۳)

در این هفت نوبت مؤلف مجموعاً ترجمه ۳۱۵ نفر را عنوان کرده و سیصد و پانزدهمین

ج

یعنی آخرین کسی که ترجمهٔ حال او در این کتاب مذکور شده شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله یعنی افصح المتکلمین سعدی شبرازی است و در همین کتاب شد الا زار است که نام و کنیهٔ شیخ صحیح و برطبق ماخذ قدیمی دیگر نوشته شده است.

هرچه در باب اهمیت شد الا زار از جهت احتوای آن بر مطالب تاریخی و رجالی و معرفة الکتبی نوشته شود زائد است زیرا که مؤلف این کتاب با اینکه مؤرخ نبوده و بهمن جهت اغلاط و مسامحات زیاد بر زبان و قلم او جاری شده باز بعلمت قدمت زمان و دسترسی داشتن بک عدّه کتبی که حالیه دیگر اثری از آنها بر جا نیست و معاصر بودن با باره ای از اشخاص و وقایعی که در این کتاب بذکر آنها پرداخته معلومات گرانبھائی بدست داده است که سائر ماخذ تاریخی موجود از آنها خالیست و این جمله بروشن کردن بسیاری از حوادث تاریخی مربوط بفارس و نواحی مجاور آن و ترجمهٔ احوال جمعی از رجال منتسب بآن سر زمینها کمکی شایان مینماید.

مؤخرترین تاریخی که در شد الا زار ذکر آن چندبار بمیان آمده سال ۷۹۱ است که ظاهراً سال اتمام تألیف کتاب باشد و این تاریخ يك سال قبل از سال فوت خواجه حافظ شبرازی است و از اینکه ترجمهٔ حالی از این شاعر بزرگوار شراز در کتاب مذکور نیامده مسلم میشود که حافظ هنوز در حین تألیف شد الا زار در حیات و از معاصرین زندهٔ مؤلف بوده است. سال وفات مؤلف شد الا زار درست معلوم نیست لیکن از قراین چنین برمی آید که وی که عمری طویل کرده بوده بعد از این سال ۷۹۱ چندان مدت دیگری در دنیا نمانده است.

بعد از وفات مؤلف پسر او عیسی متن عربی کتاب پدر را بخواهدش یکی از دوستان خود که از شاگردان پدرش بوده بفارسی ترجمه کرده و نام آنرا « ملتمس الأحياء خالصاً من الرّيا » گذاشته و همین ترجمه است که بن عامه بهزار مزار یا هزار و یک مزار اشتھار یافته است.

این ترجمهٔ فارسی که بسیار عوامانه پرداخته و خالی از اشتباهات و اغلاط ترجمه ای نیز نیست حندی قبل در شراز بنو سبط کتابخانهٔ « مرآت بطبرج » پیچیده است.

در باب شرح حال مؤلف و خاندان و اجداد او آنچه را گفتنی است دوست فاضل ارجمند ما آقای سعید نفیسی در مقدمه طبع دیوان قصائد و غزلیات فارسی او که در سال ۱۳۲۰ شمسی در طهران بچاپ رسیده نوشته اند و چون ما تکرار آنها را زائد میدانیم خوانندگان گرامی را بآنجا حواله میدهیم .

بنای طبع کتاب شد الاّزار بر سه نسخه بوده است باین شرح :

۱ - نسخه بالنسبه قدیمی کتابخانه موزه بریتانیا در لندن بنشانی Supp. 677

بخط نسخ که در حواشی این چاپ همه جا آن را بعلامت ب نموده ایم و اساس طبع نیز بر آن نهاده شده .

۲ - نسخه م یعنی نسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی (فهرست مرحوم

اعتصامی جلد دوم شماره ۵۵۹ ص ۳۲۸) که نسخه ایست بالنسبه قدیمی بخط نسخ ولی ورق اوّل آن بخطی جدید تر است و ورق آخر آن نیز افتاده .

۳ - نسخه ق متعلق باقای دکتر تقی بهرامی که از دو نسخه دیگر بالنسبه

مصحح تراست و مالک محترم آن در تمام مدت تصحیح کتاب آنرا از راه لطف در اختیار ما گذاشته بودند .

در اواخر سال ۱۳۲۰ شمسی بپیشنهاد علامه فقید مرحوم محمد قزوینی که

چند سال قبل عکسی از روی نسخه کتابخانه موزه بریتانیا برای وزارت فرهنگ

ایران برداشته بودند اولیاء این وزارتخانه تصمیم گرفتند که تصحیح و طبع شد الاّزار

را برعهده آن مرحوم بگذارند . فقید مأسوف علیه قبول این کار را بشرط شرکت

نگارنده پذیرفتند و چون قرار امر منعقد گردید بکار تصحیح و چاپ پرداختیم اما

بدبختانه این عمل بعلت احتیاط و وسواس فوق العاده آن مرحوم و کسالت شدیدی

که در اواخر بر آن استاد معظم حمله آورد قریب هفت هشت سال طول کشید و در

این مدت آن مرحوم در حقیقت یکه و تنها و واحد اللهم بتصحیح متن شد الاّزار و

نهیّه حواشی آن اشتغال داشتند و نگارنده جز آنکه در این راه کمک کار و دستیار

معظم له باشم خدمتی دیگر نمیتوانستم .

اگرچه متن کتاب در بهار ۱۳۲۶ و حواشی آن در بهار ۱۳۲۷ پایان رسید لیکن تصحیح نمونه های چاپی بعادت مرض آن مرحوم مدتها بطول انجامید تا آنکه چند ماه قبل از وفات استاد بزرگوار ما بالأخره پایان پذیرفت و علی الظاهر مانعی برای انتشار آن نماند جز تهیه قهارسی برای آن و این کار عظیم خطیر نه دیگر از عهد آن مرحوم که بر بستر بیماری ضعیف و ناتوان افتاده بودند ممکن بود نه برای نگارنده که گرفتاریهای متعددی داشتم و با اینکه باین امر اقدام کردم ناچار بهمان علت اسفند بکارهای دیگر نتوانستم آنرا بآنها برسانم.

عنایت مخصوص و همت توانای آقای عباس خوئی کتابدار فاضل کتابخانه دارالشورای ملی الله الحمد این مشکل را از پیش پای ما برداشت و ب لطف شامل ایشان این کار هم بانجام رسید و کسانی که بعدها از کتاب شدلاً زار فایده بر میدارند البتّه قدر زحمات آقای خوئی را در می یابند. نگارنده در اینجا مراتب تشکرات صمیمانه خود را از اینکه این زحمت را قبول و بانجام مقرون کرده اند خدمت ایشان تقدیم میدارم. آخرین نکته ای که در این مقدمه مختصر باید یاد آور آن باشم اینست که تصحیح شدلاً زار و نوشتن حواشی بر آن آخرین کار مهم علامه فقید مرحوم قزوینی است. آخرین نمونه کار دقیق عامی توأم با انتقاد درست آن بزرگوار است بهمین جهت میسوان آنرا کاملترین و دقیق ترین یادگار عمر و از آثار جاوید آن مرحوم دانست و حالیه که آن رجود به مانند جاویدان از بهمان رنخت بر بسند و عام علم ادب فارسی در «ابدع ابدار ساخته است بر طالبان راه و روس صحیح تحقیق و انتقاد فرض است که از این کتاب و حواشی آن استفاده کامل کنند و روح پر فتوح استاد بزرگوار ما را همیشه هادی در راههای خود در طی این طریق در خطر قرار دهند و آنرا همیشه حاضر و ناظر و حافظ و حامی خود دانند. رحمة الله علیه و رحمة واسعة.

كتاب

شد الازار في حط الاوزار عن زوار المزار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مزين السماء بالنجوم ذات الأنوار ، و منور الأرض بالأنبياء
و الصالحين الأبرار ، فالأرض ترهي بمكانهم فيها على السماء ، و تسحب ذبول
الافتخار على الشاهقة السماء نزل اليهم بالبركات و تفيض عليهم سجال الخير
في الحياة والممات ، فهم كائنون فيها بالجسمان والأشباح ، باثنون عنها بالقلوب
والأرواح

فَأَجْسَامُهُمْ فِي الْأَرْضِ قَلْبِي بِحُبِّهِ وَأَرْوَاحُهُمْ فِي الْحَجَبِ نَحْوَ الْعَلَا تَسْرِي
هُمُومُهُمْ جِوَالَةُ بُعْكَرٍ بِهِ أَهْلٌ وَ دَالِلٌ كَأَلَا نَجْمِ الزُّهْرِ
و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ ، وَ أَفْضَلِ السَّابِقِينَ (ورق ۲)
و الأحقين ، محمد الطيب الطاهر ، العاقب الحاسر ، أول من بنشق عنه القبر ، يحشر
الناس على قدمه يوم البعث و النشر ، صلى الله عليه وعلى آله و عترته ، و الممتحنين
بغبار قدمه و ضيب ربه ، ما زار في الله زائر و سار الى الله سائر .

و بعد « فيقول الشيخ الامام ، صاحب العلم والحام والكشف و الألهام ،
سيدنا المفسر ابن برهان المحدث بن الشيخ الحاج معين الحق و الشريعة و التقوى

۱ - اين ده كتاب در رساله من ۱۳۷-۱۳۸ و عرالی در احیاء العلوم
۲ - ۳۴۶ و ۳۵۵ در روسا ، تاسیس من ۱۳۹ ذکر کرده و گفته اند ابو سعید خردار در حال موت
آنها را میگوید .

والدین ، ابوالقاسم^۱ جنید شیرازی قدس سره^۲ آن بعض اخوانی فی الدین
 نفعه الله بمحبة الصالحین ندبني الی ذکر مزارات شیراز، لازالت موسومة بالأعزاز
 محفوظة عن الأجداب والأعواز، اذ هي برج الأولياء^۳ وموطن الأتقياء^۴، وموطن
 أقدم الشهداء، مدينة أسست^۵ بناؤها فی الاسلام، لم تتدنس قط بعبادة الأصنام
 و فيها مشاهد العلماء، و معابد (ورق ۲ ب) الأصفیاء و مساكن السادة الأخیار، و
 اماكن القادة الأخبار، لها فضل كبير علی كثير من البلاد، و علماءؤها و عبادها من افضل
 العلماء و العباد، كما ورد فی الآثار و اصدق به مقالا ان فی فارس لرجالاً و جبالا، شعر:

فَوَارِسٌ هَيَجَاءُ إِذَا الْيَوْمُ أَيُّومٌ	رَهَائِينُ ظُلُمَاءُ إِذَا اللَّيْلُ أَلِيلٌ
رِجَالٌ مَحَارِبٌ وَ حَرِبٌ فَكَسِبَهُمْ	لِإِدَارِيهِمْ أَنْفَالُهُمْ وَ السَّفَلُ
قَوْمٌ هُمُومُهُمْ بِاللَّهِ قَدْ عَلِقَتْ	فَمَا لَهُمْ هِمٌّ تَسْمُو إِلَى أَحَدٍ
فَمَطْلَبُ الْقَوْمِ مَوْلَاهُمْ وَ سَيِّدُهُمْ	بِأَحْسَنِ مَطْلَبِيهِمْ لِلْوَاحِدِ الصَّمِدِ
مَا إِنْ تَنَازَعَهُمْ دُنْيَا وَ لَا شَرَفٌ	مِنَ الْمَطَاعِمِ وَ اللَّذَاتِ وَ الْوَالِدِ
وَ لَا لِبَلْبَسِ نِيَابٍ فَائِقٍ أَنْقِ	وَ لَا لِرُوحِ سُرُورٍ حَلَّ فِي بَلَدٍ
إِلَّا مَسَارَعَةً فِي إِثْرِ مَنْزِلَةٍ	قَدْ قَارَبَ الْخَطُوفِ فِيهَا بَاعِدُ الْأَمَدِ
فَهُمْ رَهَائِنُ عُذْرَانٍ وَ أَوْدِيَةٍ	وَ فِي الْقِيَامَةِ تَلْقَاهُمْ مَعَ الْعَدَدِ

۱ - « ابوالقاسم » را فقط در ندارد . ۲ - از سارهدر ص قبل تا انجا فقط در و در حاشیه ق هس .
 و ارم ساطع است . ۳ - و هر گر آن مقام [یعنی شرار] از اولیا حالی بوده است و بدین
 سبب او را برج اولیا گفته اند (برهة القلوب ص ۱۱۵) . ۴ - حین است در هر سه نسخه ق ب م
 بآبیت فعل باوجود تذكیر فاعل ، مگر اینکه فرض کنیم که مصاف کسب ناسب از مصاف الیه بوده مانند
 سقط بعض اصابعه و مر اللیالی اسرع فی نقصی احدن بعضی و برکن بعضی .
 (*) از اینجا تا آخر سطر ۲ در ص بعد فقط در م موجود است و در ب ق ندارد .
 ۵ - این شش بیت احقر دالته ، مامنا در عوارف المعارف سهروردی حساب مصر در حاشیه احیاء
 العلوم عراقی ج ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳ ، و باسنشای بیت پنجم در روض الریاحین یا قمی ص ۲۱۶ بزمند کور
 است و از روی این دو مأخذ تصحیح گردید ، - بجای « فی السوامح » در م « فی القیامه » دارد ،

واعزز ببلدة تكون فيها طاقات من شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم فانها لا توازي كل ما سواها فطوبى لمن وفق لزيارتها وواها^۱ لمن تبرك بها وواها^۲، واحبب بنربة دفن فيها مثل السيد احمد بن موسى الكاظم^۳ و اخوانه، ومثل الشيخ الكبير^۴ و اقرانه، و الشيخ عبدالله الأزرقي^۵ و امثاله، و الشيخ سلم الصوفي^۶ و اشكاله، و الشيخ احمد بن الحسين^۷ و اصحابه، و الشيخ روزبهان البقلى^۸ و اضرابه و الشيخ شمس الدين بن الصفى^۹ و نظرائه، و الشيخ صدر الدين ابى المعالي و ابنائه^{۱۰} قدس الله ارواحهم و نور اشباحهم مع ما استودع في بطنها و استقر على ظهرها من العلماء (ورق ۳) العاملين و القضاة العادلين و الفقهاء الكامنين و الفضلاء المتكلمين و الوعاظ المتشرعين و الفقراء الصادقين و العرفاء العاشقين^{۱۱} و الأتقياء الأتقياء و الضعفاء الذين هم في الحقيقة اقرباء^{۱۲} شعر:

قَوْمٌ إِذَا عَشِقُوا لَأَنْتَ مَعَاطِفُهُمْ
كَأَنَّ عَاشِقَهُمْ مِنْ خَمْرَةٍ تَمِيلُ
هُمُ الْمُجْبُوتُونَ لَا يَشْقَى الْجَلِيسُ بِهِمْ
أَجْفَانُهُمْ بِسَوَادِ اللَّيْلِ تُكْنَعَلُ
إِذَا مَضَى سَلَفٌ مِنْهُمْ أَتَى خَافٍ
وَإِنْ مَضَى بَطَلٌ مِنْهُمْ بَدَأَ بَطَلٌ^{۱۲}

وكم من اولياء نحت القباب لا يعرفهم الا رب الأرباب و قد قيل لن يدخلو شيراز ابدأفى كل حين عن اربعمائة و اربعة و اربعين ولياً حلف الموازين، تلقين سؤله

۱ - تصحيح قباسی ، در اصل بعی م ، فواها ۲ - چنانکه در سابق اشار کردیم از ستاره درص سابق تا اینجا فقط در م موجود است و در ب ق ندارد . ۳ - رجوع شود بنمرة ۲۰۸ از تراجم کتاب حاضر . ۴ - رجوع شود بنمرة ۱۷۱ از تراجم کتاب حاضر . ۵ - رجوع شود بنمرة ۵۹ ، « الأزرقي » بتقديم مراد معجمه است برراء مهمله تطابق و چنانکه در حواشی بنمرة ۵۹ شرح داده شده است ، م الأزرقي (بتقديم مهمله مرجمه) ، آن سهو باسح است . ۶ - رجوع شود بنمرة ۷۲ . ۷ - رجوع شود بنمرة ۹۹ . ۸ - رجوع شود بنمرة ۱۲۱ . ۹ - رجوع شود بنمرة ۲۷۵ . ۱۰ - رجوع شود بنمرة ۱۳۵ . ۱۱ - جمله ارساء الیحاء ط در م موجود است . ۱۲ - این سه بیت را در م ندارد

بالأ نجاز و ذکرت بعض سیرهم و اوصافهم علی الأ یجاز ^۱ تذییلاً لما ذکره
الشیخ ابوالحسن الدیلی ^۱ و الشیخ ابو شجاع صاحب المقاریضی ^۲ و تکمیلاً لما
أوردہ الفقیه حسین بن سلمان ^۳ و مولانا معین الدین احمد الذهبی ^۴ رحمة الله علیهم
اجمعین ^۵ ، و غایة رغبتی فیہ بعد اجالة الرأی و اجمام الفکر و رجاء حصول المشوبه
و بقاء التذکر احیاء بعض ما دثر من آثارهم و استئصال الرحمة بذکر الصالحین و
اخبارهم (ورق ۳ ب) و الدلالة علی الخیر لفاعلیه و اتباع السلف لمن یطلبه و

۱ - شیخ ابوالحسن دیلی که ظاهرأ اسم او حنانکه از شیراز نامه ص ۹۹ اسنباط ماشود علی بود
از معاصرین شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف متوفی در سنه ۳۷۱ بوده و تالیفی داشنه در مشیخه
فارس یعنی در شرح احوال مشایخ عرفای آن مملکت و تالیفی دیگر نیز داشنه در شرح احوال شیخ
کبیر سابق الذکر و کرامات او و حکایات راجع باو ، و مؤلف در کتاب حاضر بسیار از این هر دو
تالیف او نقل نموده است ، شرح احوال او در این کتاب و در شیرازنامه مذکور بیست و در جای
دیگر نیز عجاله نیافتم ، (رجوع شود باوراق ۲۹ و ۳۲ و ۵۳ ب و ۶۳ و ۶۵) . ۲ - مقصود
شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان مقاریضی متوفی در سنه ۵۰۹ است که بتصریح مؤلف (نمره ۴۴ از
تراجم کتاب) و بتصریح صاحب شیراز نامه ص ۱۱۳ تالیف مشهوری داشته معروف به « مشیخه
مقاریضی » در شرح احوال مشایخ فارس در سه طبقه که مؤلف در تضاعیف کتاب حاضر بسیار از
آن نقل نموده است ، و بعدها بکثرت استعمال کلمه « مشیخه » را از آن حذف کرده فقط
« مقاریضی » میگفته اند یعنی کتاب « مشیخه مقاریضی » ، پس « صاحب المقاریضی » در عبارت
متن بمعنی صاحب کتاب مشیخه مقاریضی است ، - ق کلمه « صاحب » را اینجا ندارد ولی در عنوان
شرح حال او (نمره ۴۴) در هر سه نسخه « صاحب المقاریضی » مرقوم است . ۳ - یعنی فقیه
صائن الدین حسین بن محمد بن سلمان متوفی در سنه ۶۶۴ (نمره ۱۲۲ از تراجم کتاب) که
او نیز کتابی در شرح احوال مشایخ فارس داشته موسوم به « تاریخ مشایخ فارس » که مؤلف
کتاب حاضر بسیار از آن نقل نموده و هر جا در این کتاب « قال الفقیه » میگوید مراد اوست .
۴ - یعنی معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر بن ابی الفضل بن عزالدین مودود زر کوب ، مؤلف
کتاب « شیرازنامه » و متوفی در سنه ۷۸۹ (نمره ۲۲۳ از تراجم کتاب) ، - زر کوب ، که
مؤلف کتاب حاضر آرا ، « ذهبی » تعریب نموده در اصل لقب عزالدین مودود مذکور جت
سوم صاحب شیراز نامه بوده ولی بعدها نام اولاد و اعقاب عزالدین مودود مشهور بهمین لقب شده
بوده اند . ۵ - از کلمه « تزییلاً » که بستاره علامت گذارده ایم نا اینجا بکلی از نسخه ب ساقط
است و فقط در ق م موجود است ، ولی در م این جمله بعد از کلمه « یتقیه » در سه سطر بعد
مرقوم است .

يبتغيه ^١ وسميت الكتاب بشدة الأزار في حط الأوزار عن زوار المزار^١ ليوافق
الاسم مسماه ويطابق اللفظ معناه ، ولا بد لهذا الكتاب من مقدمة يبتنى عليها
الكلام ويحصل منها المرام فاقول ومن الله التسديد والألهام :

روى مسلم في صحيحه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال زار رسول الله صلى الله
عليه وسلم قبر امه فبكى و ابكى من حوله فقال استأذنت ربي في ان استغفر لها
فلم يؤذن لي و استأذنته في ان ازور قبرها فأذن لي فسروا القبور فانها تذكر
الموت^٢ ، و روى ايضا فيه عن بريدة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها^٣ ، و روى ايضا عن عائشة رضي الله عنها انها قالت
كان رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان (ورق ٤) ليايتها من رسول الله صلى الله
عليه وسلم يخرج من آخر الليل الى البقيع فيقول السلام عليكم دار قوم مؤمنين وانا كم
ما توعدون غدا مؤجلون وانا ان شاء الله بكم لاحقون اللهم اغفر لأهل بقيع الغرقاء^٤ .
و روى البيهقي رحمه الله عن محمد بن النعمان و رفع الحديث الى النبي صلى الله
عليه وسلم قال من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة غفر له و كتب بر^٥ ،
و روى ابن ماجه عن ابن مسعود رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها ترهد في الدنيا و تذكر الآخرة^٦ ،
و روى الترمذي عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم مر
بقبور بالمدينة فأقبل عليهم بوجهه فقال السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا و

١ - كذا في باقي ، بجای این جمله از ستاره تا اینجا فقط دارد ، و سمیت کتاب بالمزارات ، -

٢ - صحيح مسلم ج ١ ص ٦٥ ، ٣ - ايضا ، ٤ - ايضا ص ٦٣ ،

٥ - عين ابن حديد در احیاء العلوم غزالی ج ٤ ص ٣٥٢ نیز مذکور است ٦ - ايضا ،

لكم انتم سلفنا ونحن بالأثر، والأحاديث الصحيحة الثابتة المعتمدة دالة (ورق ٤ ب)
على ان زيارة القبور من سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم قولاً وفعلاً وان لها
تأثيراً عظيماً في تنوير القلوب والترغيب الى الآخرة عقلاً وقللاً، ثم ان الأموات
يسمعون كلام الأحياء ويتروحون بزيارة الأحياء وينتفعون بقراءة القرآن لهم
والدعاء ولهم خبر عن اتيان الزائرين واطلاع علي احوال الأوداء والأقرباء
المعاشرين ويأذن الله تعالى في بعض الأحيان ان يتصل ارواحهم بالأبدان كما
كان قبل ان كان، وليس الأمر على ما يظن بعض الناس ممن لم يمارس علوم القوم
ولم يشرب من مشارب اهل العرفان، ان لروح اذا فارق البدن لم يبق له شعور
بعد اثره ولا ما اذا تجرد من الجسد لم يعد الى عالم الجسمانيات فان الملاقة
القديمة باقية لا تنصرم وعري المحبة آتية لا تنقسم والله (ورق ٥) سبحانه وتعالى
عالم بالجزئيات كلها حسب ما هي عليه فيعام الأجزاء بتفاصيلها ويعلم مواقعها و
مخالفاتها ويترتب ما هو اصل وما هو فضل^١ ويقدر على تعليق الروح بالجزء
الأصلي منها حال الانفراد^٢ تعليقه به حال الاجتماع^٣ فان لبنية عند اهل الحق ليست
شرطاً للحياة بل لا يستبعد تعليق ذلك الروح الشخصى الواحد في آن واحد بكل
واحد من تلك الأجزاء المتفرقة في المشارق والمغرب فان التعليق ليس على سبيل
الحاول حتى يمنعه الحلول في جزء واحد من الحلول في جزء آخر، روى البخارى^٤
عن ابي طلحة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر يوم بدر بأربعة
وعشرين رجلاً من صناديد قريش فقد فوا في طوى من اطواء بدر خبيث

١ - كذا في م، ق ب، فصل ٢ - يعني حال افراد الاجزاء بعضها عن بعض وتفرقها بعد الموت
كما في حال اجتماعها معاً واتصال بعضها ببعض في حال العيوة . ٣ - كذا في ق م، ب، البيهقي .

مُنْحَبٌ^١ و كان اذا ظهر على قوم (ورق هب) اقام بالعرصة ثلاث ليال فلما كان
ببدر اليوم الثالث امر بر احلته فشد عليها رحلها ثم مشى واتبعه اصحابه وقالوا ما نرى
ينطلق الا لبعض حاجته حتى قام على شفة الركي فجعل يناديهم بأسمائهم واسماء
آبائهم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان أيسركم انكم اطعمتم الله ورسوله فانفذ
و جئنا ما وعدنا ربنا حقاً فهل وجدتم ما وعد ربكم حقاً قال فقال عمر يا رسول الله ما
تكلم من اجساد لا ارواح فيها فقال النبي صلى الله عليه وسلم و الذي نفس محمد
بيده ما انتم بأسمع لما اقول منهم^٢، واذا كان الكفار سامعين لما ينادون فبالحرى ان
يكون الموحدون المعظمون لأمر الله ورسوله المؤمنون بالموت وما بعده واقفين
علي حال الزائرین سامعين لدعوات المخاطبين. قال الشيخ شهاب الدين عمر بن
محمد السهروردي رحمة الله عليه في كتاب المعتقد من تصانيفه نعتقد ان الميت بعد
الموت يسمع ما يقال عنده (ورق ٦) و يقال له كما كان في حياته و يتأثر باللطف
والعنف من الفاسل و ممن يباشر جسمه و كأن الحواس التي انعدمت انكملت
فيه ولا تشك في امر الميت و سماعه و رؤيته وقد دلت الأخبار على ذلك اذا فتشت
وجدت و قد وجد اهل الله و خاصته ذلك ذوقاً و علموه و ايموه بما اظهر الحق لهم
و اطعمهم عليه و الملكان منكرو و تكبير بسألانه و ماورد المسألة الا للقبور و ظاهر
الأمر ان المسألة تكون الحرق و الغرق ايضاً و من اكلته السباع كيف مات على
اختلاف الأحوال فان ذلك ابتلاء من الله تعالى لعباده وهو من جملة منازل الآخرة
و موافقها. قال الشيخ محيي الدين النووي رحمة الله عليه و الذين الميت بعد دفنه

١ - و في حديث فداي بدر فالتوا في قلب منحب [على صيغة اسم الفاعل] اي فاسد مفسد
لما وقع فيه (لسان العرب) ٢ - شرح صحيح بخاري از قسطلاني طبع بمصر ج ٦ ص ٢٥٣ - ٢٥٤

مما استحسنه السلف الصالح ولم ينزل علماء الشام وغيرهم يتقنون الأموات و
 يذكرونهم (ورق ۶ ب) التوحيد و الشهادات. روى مسلم عن عمرو بن العاص
 رضى الله عنه قال لأبنة وهو فى سياق الموت اذا انامت فلا تصحبني نائحة ولا
 نار فاذا دفتموني فسنوا على التراب سناً ثم اقيموا حول قبري قدوما ينجر جزور
 و يقسم لحمها حتى استأنس بكم و اعلم ماذا اراجع به رسل ربي، وهذا دليل على
 ان الميت يستأنس بزيارة اصدقائه و احبائه من اهل التوحيد. و روى الغزالي
 عن عائشة رضى الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل يزور قبر
 اخيه و يجلس عنده الا استأنس به. و روى عن ابي هريرة اذا مر الرجل بقبر
 الرجل يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام و عرفه و اذا مر بقبر لا يعرفه فسلم عليه
 رد السلام. قال شيخنا و سيدنا صدر العلة و الدين ابو المعالى المظفر بن محمد^۲
 قدس الله روحه فى بعض مصنفاته ان روح (ورق ۷) الزائر له نور العمل اكثر و
 روح المزور له نور التجليات اكثر فالحي متى زار الميت تقابل الروحان و تلاقى
 النوران فانزع كل منهما بالآخر و هذا من أسرار المكاشفات لا يدركها الا اصحاب
 الرياضات. و روى الترمذي عن جابر رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 دخل قبراً ليلاً فأسرج له بسراج فأخذ من قبل القبابة و قال یرحمك الله ان كنت
 لأ و اها تلاء للقرآن. و روى البخاري عن عائشة رضى الله عنها ان ابا بكر اقبل أى
 بعد موت رسول الله صلى الله عليه وسلم على فرس من مسكنه بالسندح^۳ حتى نزل

۱ - كذا فى ب ق بسين مهملة ، م ، فسنوا على التراب سناً (بشين معجمة) ، قال فى اسان العرب فى
 س ن ن ، د و فى حديث عمرو بن العاص عند موته فسنوا على التراب سناً أى ضموه و ضموا سهلاً .
 ۲ - رجوع شود بنمرة صد و سى و پنج (۱۳۵) از تراجم كتاب . ۳ - سندح بضم سين مهملة
 و سکون نون و در آخر جاء مهملة نام یکی از محلات بالائين مدينه است از منازل بنى العارث بن
 الخزرج که منزل ابوبکر در آنجا بوده (معجم البلدان) .

فدخل المسجد فلم يكلم الناس حتى دخل [علي] عائشة فتيّم رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مغشى بثوب حبرة فكشف عن وجهه ثم اكب عليه فقبله وبكى ثم قال بأبي أنت وأمي يا رسول الله والله لا يجمع الله عليك موتتين أما المواتة (ورق ۷ ب) التي كتبت عليك تمدمتها وفي رواية قال طبت يا رسول الله حياً وميتاً. وروى الترمذی عن ابن ابي مليكة قال لما توفي عبدالرحمن بن ابي بكر بالجشی^۳ وهو موضع فحمل الى مكة فدفن بها فلما قدمت عائشة اتت قبره فقالت، شعر:

وَ كُنَّا كَنَدَمَانِي جَدِيمَةَ حِقْبَةَ
مِنَ الدُّهْرِ حَتَّى قِيلَ لَنْ يَتَّصِدَعَا
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا كَأَنِّي وَ مَالِكَا
لِطُولِ اجْتِمَاعٍ لَمْ نَبِتْ لَيْلَةً مَعَا

ثم قالت والله لو حضرتك ما دفنت الا حيث متت ولو شهدتك ما زرتك. فلولا ان الميت يسمع ما يقال له كان الخطاب في الظاهر عبثاً. قال شيخ الشيوخ شهاب الدين عمر بن محمد السهروردي رحمة الله عليه في كتاب عوارف المعارف من تصانيفه^۴ قيل الأرواح تجول في البرزخ وتبصر احوال الدنيا والملائكة يتحدثون

۱ - کلمة «علي» از هر سه نسخه بقم افزوده است و بدون آن هم عبارت خلط وهم معنی فاسد است، از روی صحیح بخاری که مؤلف به تصریح خود این حدیث را از آنجا نقل کرده تصحیح شد (صحیح بخاری با شرح قسطلانی چاپ مصر سنه ۱۳۰۴، ج ۶ ص ۴۷۰) - ۲ - در هر سه نسخه، فیتیم (از باب تفعیل) - از روی صحیح بخاری در موضع مذکور تصحیح شد - ۳ - حبشی بضم حاء مهمله و سکون باء موخده و کسر شین معجمه و در آخر یاء مشدده نام کوهی است در شش میلی مکه بقول یاقوت در معجم البلدان، وای بقول ابن الأثیر در اسد الغابة ج ۳ ص ۳۰۶ نام موضعی است برده میلی مکه، و هر دو عین حکایت متن را نقل کرده اند، رجوع شود نیز بلسان العرب در ح ب ش، ۴ - از ایبانی است بسیار مشهور از منعم بن نویره یربوعی در مرثیه برادر خود، الملك بن نریده که بدست خالد بن الواید در موقع رده عرب وای در حقیقت بواسطه طمع در زن صاحب جمال او کشته شد، و مرثیه منعم بن نویره مذکور در حق برادر خود از بهترین اشعار مرثیه است (رجوع شود بعقد الفرید ج ۲ ص ۱۵، و اغانی ج ۱ ص ۶۶ و ۷۰، و اسد الغابة ج ۴ ص ۲۹۹، و تاریخ ابن الأثیر در حوادث سنه یازده از هجرت ج ۲ ص ۱۳۷، و ابن خلکان در شرح حال و بیمة النساء ۳۰۵، ۲) - ۵ - مطبوع در حاشیه احیاء العلوم در مصر ج ۴ ص ۱۴۳.

في السماء عن احوال الآدميين و ارواح تحت العرش (ورق ۸) و ارواح طيارة
الى الجنان والى حيث شاءت على اقدارهم من السعي الى الله ايام الحياة الدنيا .
روى مسلم^۲ عن مسروق قال سألنا عبد الله بن مسعود رضي الله عنه عن هذه الآية:
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما
آتيهم الله من فضاه ، قال انا قد سألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فقال
ارواحهم في اجواف^۳ طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح من الجنة حيث
شاءت ثم تاوى الى تلك القناديل فاطلع اليهم^۴ ربهم اطلاعة^۵ وقال هل تشتهون
شيئاً قالوا اى شىء نشتهى ونحن نسرح من الجنة حيث شئنا ففعل ذلك بهم ثلاث
مرات فلما رأوا انهم لن يتركوا من^۶ أن يسألوا^۷ قالوا يا رب نريد أن ترد
ارواحنا فى اجسادنا حتى نُقتل (ورق ۸ ب) في سبيلك مرة اخرى فلما رأى أن
ليس لهم حاجة تركوا . و روى سعيد بن المسيب عن سلمان رضي الله عنه قال
ارواح المؤمنين تذهب في برزخ من الأرض حيث شاءت بين السماء والأرض
حتى يردّها الى اجسادها ، وقيل اذا ورد على الأرواح ميت من الأحياء التقوا و
تحدثوا وتساءلوا ووكل الله تعالى بها ملائكة تعرض عليها اعمال الأحياء حتى اذا
عُرض على الأموات ما يعاقب به الأحياء في الدنيا من اجل الذنوب * كان عذر الله

۱ - از روی عوارف المعارف تصحيح شد ، در هر سه نسخه « وارواح » دوام افتاده است .
۲ - رجوع شود بصحيح مسلم طبع مصر سنه ۱۳۳۴ ج ۶ ص ۳۸ - ۳۹ در « باب ان ارواح الشهداء ،
فى الجنة و آتاهم احياء عند ربهم يرزقون » . ۳ - حزين است در هر سه نسخه ، - صحيح مسلم ، فى
جوف ، - حزين است در ب و نیز در صحيح مسلم ، ق م ، عليهم ، - حزين است در
ب م ، ق كلمة « من » را ندارد . ۴ - هر سه نسخه شد الارار بعد از « يسألوا » افزوده اند ،
شيئاً ، - از روی صحيح مسلم كه بصريح مؤلف اين حدس از آنجا نقل شده بصحيح مسلم ، -
يسألوا چنانكه بضبط قلم در صحيح مسلم چاپ مذکور كه چاپ بسيار مصحح معقن و صجوطى است و
تمام كلمات را بهدقت كامل حرکات گذارده اند بصيغة مجهول است . -

ظاهراً عند الأموات^۱ فإنه لا أحد أحب إليه العذر من الله عز وجل . و قد ورد الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال تُعرض الأعمال يوم الاثنين والخميس على الله عز وجل و تعرض على الأنبياء والآباء والأمهات يوم الجمعة فيفرحون بحسناتهم ويزداد وجوههم بياضاً و اشراقاً فانقوا الله (ورق ۹) ولا تؤذوا موتاكم ، وفي خبر آخر أن أعمالكم تُعرض على عشائركم و اقاربكم من الموتى فان كان حسناً استبشروا و ان كان غير ذلك قالوا اللهم لا نمتهم حتى تهديهم كما هديتنا^۲ ، و روى الحافظ اسمعيل في كتاب الحجّة عن عثمان بن عبد الله بن اوس قال قال سعيد بن جبیر كيف دنيحك الى بنت اخيك اما انك لا تصنع اليها شيئاً الا تبلغ اباهذا ذلك ، قلت لسعيد و يبلغ الأموات * ما يصنع الأحياء قال نعم ان رأوا خيراً سرّوا به و ان يروا شراً سئ بهم حتى انهم ليتساءلون و في رواية قلت و هل يأتي الأموات^۳ اخبار الأحياء قال نعم ما من احد له حميم الا يأتيه اخبار اقاربه فان كان خيراً سرّ به و فرح و هنيئ به و ان كان شراً ابتأس و حزن حتى انهم يسألون عن الرجل قدمات فيقال ألم يأنكم فيقولون لقد خولف به^۴ الي امه الهاوية ، و عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال اذا مات الرجل فان تعلم احد من ولده القرآن بشر بذلك و ان كان عقبه عقب سوء انى الدار غدوة و عشية فبكى عليه حتى ينفخ في الصور او كما قال^۵ ، و عن سعيد بن جبیر رحمة الله عليه (ورق ۹ ب) اذا مات الرجل استقبله ولده كما

۱ - جنين است در هر سه نسخه ، - در عوارف المعارف در حاشیه احياء العلوم بجمای جمله از ستاره تا اینجا ، « قالوا بعذر الى الله طاهرا عنه » (كند ؟) ، - ۲ - ار « و روى عن سعيد بن المسيب » در سطر ۱۱ صفحه قبل تا اینجا عیناً منقول است از عوارف المعارف سهروردی (حاشیه احياء العلوم ۴: ۱۴۴) ۳ - از ستاره تا اینجا فقط در م موجود است و در ب ق ندارد ، - ۴ - جنين است در ب ق م ، خول به . - ۵ - کلمات « او كما قال » فقط در م موجود است ،

يستقبل الغائب . وعن مجاهد رحمة الله عليه ان الرجل ليُدشّر في قبره بصلاحي ولده
وتقر بذلك عينه . و مذهب اهل الحق وهم اهل السنّة والجماعة ان ارواح الموتى
ترجع في بعض الأوقات من عليين او سجين الى اجسادهم في قبورهم فيشترك
الروح والجسد في النعيم او العذاب قيل يجلسون ويتحدّثون واكثر ذلك في ايام
الجمعة و ايامها وقيل انهم لا يعذبون في ليلة الجمعة ويومها وذلك لفضل الجمعة
وان الموحّد كان يعتقد وجوبها^۱ وفضلها وان المؤمن لا يكون عذابه مؤبدا .
روى الفرّالي^۲ رحمه الله عن رجل من آل عاصم الجحدري قال رأيت عاصما في منامي
بعد موته بسنتين فقلت ألسنت متّ قال بلى قلت فاين انت قال انا والله في روضة
من رياض الجنّة انا ونفر من اصحابي نجتمع كل ليلة و صديحتها الى بكر بن
(ورق ۱۰) عبدالله المزني^۳ فنتلقني اخباركم ، قلت اجسامكم او ارواحكم قال
هيئات بليت الأجسام و انما تتلاقى الأرواح ، قلت فهل تعلمون بنزيرتنا اياكم
قال نعم نعلم بها عشية الجمعة ويوم الجمعة كلّها و يوم السبت الى طلوع الشمس ،
قلت وكيف ذلك دون الأيّام كلّها قال لفضل يوم الجمعة ، * وروى صاحب كتاب
مقابر بغداد باسناده عن القطيعي قال لما توفيت أمّ ولدي رأيتها في النّوم فقلت
الى ما صرت فقالت^۴ الى كلّ خير في كلّ ليلة جمعة تنزل على احمد^۵ رحمة

۱ - جنين است در هر سه نسخه ، - ۲ - رجوع شود باحياء العلوم ج ۴ ص ۳۵۲ ، و كتاب الروح
ابن قيم الجوزية ص ۵۵ - بعضی اغلاط وسقطات كه در اين حكایت در متن حاضر در هر سه نسخه
روی داده بود از روی دو مأخذ مربوط تصحيح گردید ، ۳ - يعنى بكر بن عبدالله المزني از
اجلة تابعين ومتوفى در سنة ۱۰۸ هجرى ، رجوع شود بمعارف ابن قتيبة چاپ مصر ص ۲۱۰ و
حلية الاولياء ابو نعيم اصفهاني ج ۲ ص ۲۲۴-۲۳۲ ، وطبقات شعرائى ج ۱ ص ۳۰-۳۱ ،
۴ - كذا فى قم و احياء العلوم ، ب و كتاب الروح ، فكيف ، ۵ - تصحيح قباسى ، قب ، وقال ،
م اصل اين حكایت را ندارد ، ۶ - كلمة احمد را در ب ندارد ،

تعمنا و ذکر آنه دفنها فی مقبرة احمد بن حنبل رحمة الله عليه^۱ و وروی ابن القیم^۲
 رحمة الله عليه فی کتاب الروح عن جیر القصاب^۳ قال کنت اغدو مع محمد بن
 واسع^۴ فی کمل غداة سبت حتی نأتی الجبان فتقف علی القبور فنسلم علیهم وندعو
 لهم ثم ننصرف فقلت ذات یوم لوصیرت هذا الیوم یوم الاثنين قال بلغنی ان
 الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة و یوما قبلها و یوما (ورق ۱۰ ب) بعدها، وروی
 عن الضحاک^۵ انه قال من زار قبراً یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته،
 و قد افتی فقهاء الاسلام ان لقبر المیت حرمة کحرمة صاحبه فلولا ان للمیت شعوراً
 بحال من یتصدده لم یکن لتعظیم القبر فائدة. وروی احمد بن حنبل عن عمرو بن
 حزم^۶ قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم متکئاً علی قبر فقال لا تؤذ صاحب
 هذا القبر اولاً تؤذ^۷. وروی مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم لآن یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه فتتخلص الی جلده
 خیر من أن یجلس علی قبر^۸. وروی ایضاً عن ابی مرثد الغنوی^۹ قال قال رسول الله

۱ - از ستاره تا اینجا از م ساقط است ، ۲ - یعنی شمس الدین محمد بن ابی بکر دمشقی معروف
 بابن قیم الجوزیة متوفی در سنه ۷۵۱ و از اخص نلامنه ابن تریه ، - کتاب الروح او در سنه ۱۳۱۸
 و بعدها مکرر در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است ، ۳ - چنین است در ق ب (ب با حاء
 مهمله) ، ۴ - حم بن القصاب ، کتاب الروح ابن قیم الجوزیه ص ۵ ، حسن القصاب ، ۴ - محمد بن
 واسع بن جابر ازدی از مشاهیر تابعین و متوفی در سنه ۱۲۰ یا ۱۲۷ هجری ، رجوع شود بمعارف
 ابن فنیبه ص ۲۰۹ - ۲۱۰ ، حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۳۴۵ - ۳۵۷ ، و تاریخ ابن الاثیر در حوادث سنه ۱۲۷ ،
 و خلاصة تذهیب الکمال ص ۳۰۹ ، و طبقات شعرانی ج ۱ ص ۳۲ - ۵ - یعنی عمرو بن حزم انصاری
 از صحابه حضرت رسول و متوفی در سنه ۵۳ یا ۵۱ هجری (اسد الغابة ج ۴ ص ۹۸ - ۹۹ ، و تاریخ
 ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۳) ، ۶ - کذا فوب ، ق ، و لا تؤذ ، م این کلمات را ندارد ،
 ۷ - صحیح مسلم حاب مصر سنه ۱۳۳۴ ج ۳ ص ۶۲ ، ۸ - ابومرثد کزاز بن حصین غنوی از
 پیله غنی بن اعصر ، از صحابه حضرت رسول و از اهل صفه در سنه ۱۲ هجری در خلافت
 ابوبکر وفات یافت (حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۱۹ ، و اسد الغابة ج ۵ ص ۲۹۴) ،

صلى الله عليه وسلم لا تجلسوا على القبور ولا تصدوا عليها^۱. وروى مالك و ابو داود وابن ماجه عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كسر عظم الميت ككسره حياً. وروى الغزالي^۲ عن ابي قلابة الجرمي^۳ قال اقبلت (ورق ۱۱) من الشام الي البصرة فنزلت الخندق فتطهرت و صليت ركعتين بليل ثم وضعت رأسي على قبر ثم انتبهت فاذا صاحب القبر يستكي ويقول لقد آذيتني منذ الليلة ثم قال انكم تقدرون ولا تعلمون و نحن نعلم ولا تقدر على العمل ثم قال الركعتان اللتان صليتهما خير من الدنيا و ما فيها. قال المؤلف و سمعت الحاج ركن الدين الصفار المحدث المجاور بالحرم الشريف رحمة الله عليه قال رأيت في بعض الكتب ان امرأة توفيت بأرض الحجاز فاحضرت غسالة لتغسلها فجى بها الي المقفل فلما خلعت الثياب عنها ضربت الغاسلة كفها على فخذي الميتة و قالت ما ازنائها و كأنه كانت بينها معرفة فما تم قولها ان التصفت كفها على فخذه فلم تستطع أن ترفعها فجهدوا في تخليصها و انتزاعها فلم يقدروا عليها فرفعوا الأمر الي عبد الملك بن مروان و كان في أيامه (ورق ۱۱ ب) فقال استفتونني و فيكم مالك بن انس^۴ فاستفتوا مالكا رحمة الله عليه فقال لعلى هذه الغاسلة قد فتها بشيء اجدوها حد القذف ثمانين^۵ فجلدوها تسعة و سبعين و كانت على ذلك حتى

۱ - صحيح مسلم ج ۳ ص ۶۲ . ۲ - احياء العلوم ج ۴ ص ۳۵۳ ، و كتاب الروح ابن قثم الجوزي ص ۸۰ ،

۳ - ابو قلابة (بكسر قاف و تخفيف لام) عبد الله بن زيد جرمي از مشاهير تابعين و متوفى در سنة

۱۰۴ هجري (معارف ابن قتيبه ص ۱۹۷ ، و حلية الاولياء ج ۲ ص ۲۸۲ - ۲۸۹) .

۴ - مالك بن انس در سال ۹۵ هجري با روايات ديگر در سال ۹۰ يا ۹۴ منولد شده و در سنة

۱۷۹ يا ۱۷۸ وفات يافته (ابن خلکان و غيره) و عبد الملك بن مروان در سال ۸۶ وفات نموده پس على

اي تقدير توأد مالك بن انس چهار الي نه سال بعد از وفات عبد الملك بن مروان بوده است و بنا بر اين

صحت اين حكايت تاريخاً از محالات است . و لابد ناقل اين حكايت يا عبد الملك بن مروان را يا يكي

ديگر از خلفاء بعد از او اشباه کرده يا مالك بن انس را يا يكي از علماء مقدم بر او .

۵ - م فقط افزوده ، جلده ،

اتموها الحد ثم انين فارتفعت يدها . وحكى ان بعض الغسالين اهل ادب من الآداب
في غسل بعض الصالحين فرغ الميت يده ولطمه لطمه شديدة وقال احضر شأنك فان
رسا الرب ينتظرونني . وعن بعض اولياء الله تعالى انه كان على المغتسل فلما غسله
الغاسل اهل في وضوئه تخليل لحيته فأخذ الميت يده وادخلها تحت حنكه وخلل
لحيته . قال المؤلف رأيت بعض احبابي بعد الموت قدر رفع سببته مشيراً الى الشهادة
وكان رجلاً خامل الذكر يحضر الجماعات ومجالس الذكر يصحبنا مدة طويلة فلما
رفع الي المغتسل رأيناها قابضاً على ابهامه ووسطاه واصابعه الا السبابة (ورق ١٢) فانها
كانت مرفوعة ناصبة فأردنا ان نحلها فلم تقدر على حلها . وصدق هذا ما نقل في الكتب
ان الشبلي رحمة الله عليه لما ارادوا غسله وجدوه على هذه الهيئة فأرادوا ان يحلواها
فهتف هانف هذا عقد عقد بمحبتنا فلا يحل الا بحضرتنا . وروى الامام اليافعي رحمة الله
عليه عن بعضهم قال غسلت مريداً فأمسك ابهامي وهو على المغتسل فقلت يا بنى نحل
يدي فاني ادرى انك لست بميت وانما هي ثقلة فحلت يدي^١ ، قال واخبرتني غاساة و
كانت من الصالحات انها كانت تقصر اظفار بعضهم بعد غسلها فحافت^٢ عليها في بعض
اظفارها فحذبت الميتة اظفارها^٣ . وقال ابن الجلاء^٤ لمامات ابي ضحك على المغتسل
فلم يجترئ احد ان يغسله وقالوا انه حتى حتى جاء بعض اقرانه فغسله^٥ ، وعن بعضهم

١ - روض الياحين بافهي ص ١٣٧ ، ٢ - چنین است در مورد روض الياحين یعنی حافت بجاء مهمله ، « حاف
عليه حيفاجور وستم ارد بروی ، (منتهی الارب) ، ق ب : فحافت (باخاه معجمه) و آن تصحیف است ،
٣ - روض الياحين ص ١٣٧ ، ٤ - بالام مشددة والف مقصورة قال في تاج العروس ، « وابن الجلاء
مشددة مقصورة من كبار الصوفية وهو ابو عبد الله احمد بن يعقوب الجلاء البغدادي نزل الشام وسكن الرملة
وصحب ذا التون المصري و ابا راب التمشي توفي سنة ٦٣٠ هـ انتهى ، رجوع شود نیز بعلية الاولياء ،
ح ١٠ ص ٣١٤ ، و تاريخ بغداد ح ٥ ص ٢١٣ - ٢١٥ ، ومنظم ابن الجوزي ح ٦ ص ١٤٨ - ١٤٩ ،
ونفحات ص ١٢٣ - ٥ - روض الياحين ص ١٣٧ .

قال رأيت ابا تراب النخشبى رحمه الله ميتاً في البادية قائماً (ورق ۱۲ ب) منتصباً مستقبل القبلة لا يمسه شئ فأردت ان احمله و اواريه في التراب فلم اقدر علي حمله فسمعت هاتفاً يقول يا عبدالله دع ولي الله مع الله . وروى الحافظ اسماعيل^۱ عن محمد بن العباس^۲ [قال] جزت علي ابي محمد الجري^۳ في سنة الهبير^۴ وهو ميت بعد سنة فاذا هو جالس مستند مشير باصبعه للتوحيد^۵ وروى عن بعضهم انه

۱ - مراد حافظ ابوالقاسم اسمعيل بن محمد بن الفضل الاصفهاني از مشاهير ائمة اهل سنت است که در سنة ۵۳۵ وفات یافته و از اصايد سمعاني بوده است ، رجوع شود بانساب السمعاني در نسبت « الجوزي » بضم جيم که گويد بزبان اصفهاني بمعنی جوجه است و صاحب ترجمه در اصفهان باين لقب معروف بوده ، و نیز بنسبت « الحافظ » (ورق ۱۴۲ ب ، و ۱۵۰) ، و منتظم ابن الجوزي ج ۱ ص ۶۰ ، و ابن الأثير در حوادث سنة ۵۳۵ ، و طبقات الحفاظ ذهبی ج ۲ ص ۷۰ - ۷۴ .

۲ - معلوم نشد که اين محمد بن العباس کيست ولی عجب است که در تاريخ بغداد و منتظم ابن الجوزي عين همین حکايت را از احمد بن عطاء رودباري از مشايخ معروف صوفيه نقل کرده اند که در راه مکه نعش جري را با آن وضع و حالت ديده بوده و عين عبارت منتظم از قرار ذيل است : « اخبرنا ابو منصور القزاز قال اخبرنا ابوبکر بن ثابت [يعنى الخطيب صاحب تاريخ بغداد] اخبرنا عبدالکريم بن هرازن [القشيري صاحب الرسالة] قال سمعت ابا عبدالله بن باکويه السيرازي يقول سمعت احمد بن عطاء الرودباري يقول مات الجري سنة الهبير فجزت عليه بعد سنة فاذا هو مستند جالس و رکبته الي صدره و هو مشير الي الله تعالی باصبعه ، انتهى ، بنا بر اين با احتمال بسيار قوی « محمد بن العباس » در روايت متن بايد تحريف و اشتباه باشد بجای احمد بن عطاء زیرا فوق العاده مستبعد است که در مشاهده يك واقعه جزئی منفردی دو شخص متغایر در جميع جزئيات و خصوصيات و کیفيات عيناً باهم موافق بوده و سانس آنرا بعين عبارت و بدون يك کلمه کم و زياد مانند يك متحد المالی برای سايرين نقل کنند ، ۳ - مراد ابو محمد احمد بن محمد ابن الحسين الجري (بضم جيم بضبط ابن الأثير در حوادث سال ۳۱۱) از کبار مشايخ صوفيه و خليفه جنيد است ، در سنة ۳۱۱ در راه مکه در وقعه هبير وقتل حجاج بدست فرامطه درزيريايي دم مانده هلاک شد (رجوع شود بتاريخ بغداد ۴ : ۴۳۰-۴۳۴ ، و حلیة الاولياء ۱۰ : ۳۲۷-۳۴۸ ، و منتظم و ابن الأثير هر دو در حوادث سنة ۳۱۱ ، و تذکرة الاولياء جاب طهران ۲ : ۱۰۶-۱۰۸ ، و نقعات ۱۵۶-۱۵۷) ، ۴ - « الهبير بفتح اوله و کسر ثابته رمل زرد در فی طريق مکه کانت عنده وقعه [ابي طاهر سليمان] ابن ابي سعيد الجنابي القرطبي بالعاج يوم الاحد لانتی عشرة ليلة بقبت من المعرّم سنة ۳۱۲ قتلهم و سباهم و اخذ اموالهم » (معجم البلدان) ، ۵ - در تاريخ بغداد و منتظم ابن الجوزي که عين هم واقعه را نقل کرده اند کلمه « للتوحيد » را ندارد ،

لَمَامَاتٍ نَظَرُوا إِلَيْهِ وَهُوَ يَضْحَكُ فَقَالَ الطَّبِيبُ أَنَّهُ حَيٌّ ثُمَّ جَسَّهُ فَقَالَ أَنَّهُ مَيِّتٌ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ لَا أَدْرِي أَهْوَ حَيٌّ أَمْ مَيِّتٌ . وَقِيلَ فَتَحَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ عَيْنَهُ بَعْدَ مَوْتِهِ وَقَالَ لِمِثْلِ هَذَا فَيَعْمَلُ الْعَامِلُونَ . وَرَوَى الْيَافِعِيُّ^۱ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَرَّاقِ قَالَ كَانَ رَجُلًا اسْوَدَّ يُقَالُ لَهُ مُبَارَكٌ يَعْمَلُ فِي الْعِبَاحِ وَلَا يَتَزَوَّجُ وَكَانَ كُلَّمَا تَقَوَّلَ لَهُ إِلَّا تَتَزَوَّجُ يَا مُبَارَكُ يَقُولُ اسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَزَوِّجَنِي (وَرَقٌّ ۱۳) مِنْ الْحُورِ الْعَيْنِ فَفَرَّوْنَا بِمَعْنَى الْمَغَازِي وَكَانَ مَعَنَا فَخَرَجَ عَلَيْنَا الْعَدُوَّ وَقَتَّلَ مُبَارَكٌ ثُمَّ مَرَرْنَا بِهِ وَرَأْسُهُ فِي نَاحِيَةٍ وَبَدَنُهُ فِي نَاحِيَةٍ وَهُوَ مَنكَبٌ عَلَى بَطْنِهِ وَيَدَاهُ تَحْتَ صَدْرِهِ فَوَقَفْنَا عَلَيْهِ وَقُلْنَا يَا مُبَارَكُ كَمْ قَدْ زَوَّجَكَ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعَيْنِ فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ صَدْرِهِ وَأَشَارَ إِلَيْنَا بِثَلَاثِ أَصَابِعٍ يَعْنِي ثَلَاثًا . وَرَوَى الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ فِي كِتَابِ حَلِيَّةِ الْأَوْلِيَاءِ^۲ عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ^۳ الْعَبْسِيِّ قَالَ كُنَّا أَرْبَعَةَ إِخْوَةٍ وَكَانَ الرَّبِيعُ إِخْوَانًا أَكْثَرَ نَا صَلَاةً وَأَكْثَرَ نَا صِيَامًا فِي الْهَوَاجِرِ وَأَنَّهُ تَوَفَّى فَبَيْنَا نَعْنُ حَوْلَهُ وَقَدْ بَعَثْنَا مَنْ يَبْتَاعُ لَهُ كِفْنَا إِذْ كَشَفَ الثُّوبَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَقَالَ التُّومُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا إِخَا عَبْسٍ أَبَعْدَ الْمَوْتِ قَالَ نَعَمْ أَنِّي لَمَيِّتٌ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَكُمْ فَلَقَيْتُ رَبِّيًّا غَيْرَ غَضَبَانَ

۱ - در کتاب معروف او روضه الیاحین ج ۱ مصرس ۲۶۲ در حکایت ۴۲۳ ، - برای شرح حال محمود و راق و توفی در حدود ۲۳۰ که اکثر اشعار او در زهدیات است رجوع شود بطبقات الأعمراء ابن المعتز ص ۱۷۴ - ۱۷۵ ، و تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۸۷-۸۹ ، و انساب سمعی ورق ۸۸۰ ، و ذیل ابن خلکان از ابن ساکر کتبی در باب میم ، - روضه الیاحین بجای محمود «محمد» دارد و آن تعریف است ، - ۲ - جلد چهارم ص ۳۶۲ - ۳۶۸ ، - ۳ - ربیع بن حراش ، ربیع بکسر راء، مهمله و سکون باء مؤنثه و کسر عین مهمله و در آخر یاء نسبت (بضبط صاحب خلاصة تذهیب الکمال و تاج العروس) و حراش بکسر حاء مهمله و فتح راء مهمله بعدها الألف و در آخر شین معجمه (بضبط ابن الأثیر در حوادث سنه ۱۰۰ و خلاصة تذهیب الکمال و تاج العروس) - یاد ربیع بن حراش عبسی غطفانی کوفی از مشاهیر تابعین و متوفی در سنه صد یا صد و یک هجری است (حلیة الاولیاء ۴ : ۳۶۷ - ۳۷۱ ، ابن الأثیر در حوادث سنه ۱۰۰ ، و دول الاسلام ذهبی در حوادث سال ۱۰۱ ، و خلاصة تذهیب الکمال ص ۹۷ ، و تاج العروس در ح ر ش و ر ب ع) ،